



فرمان آمد: دربارهٔ چهار امام... کتاب بنویس!

همان اوان از جای بر آورد. اما به خاطر توکل به خدا و توسل به اهل بیت(ع) و همچنین اعتماد به نفس قوی، همهٔ آن تندبادها را پیروزمندانه از سر نهاد. او با وجود غروب غمبار پدر و مادر و هجوم سختی‌ها و تلخی‌ها راه و روش نیاکان خود را رها نکرد و در زیر سایهٔ سترگ پدر آموختن را آغاز کرد.

سید محمد کاظم قزوینی جوان در پرتوی هوش سرشار و کوشش خستگی ناپذیر و بسیار، خیلی زود توانست پله‌های ترقی و تکامل را پیموده و در دانش‌های دینی دوران مانند فقه، اصول، تفسیر، حدیث و تاریخ به درجات بالا و مقام منیع اجتهاد دست یابد.

مرد خطابه و منبر

«سید» از دوران جوانی، به خطابه و منبر علاقهٔ فراوانی داشت و همین امر باعث گردید که در این رشته با اخلاصی که داشت یکی از نام‌آورترین و پر آوازه‌ترین

عبدالحسن بزرگمهرنیا

تقدیر الهی بر آن بود که «محمد کاظم» تنها فرزند والدین خود باشد؛ چه قبل از تولد او همهٔ خواهران و برادرانش در دوران کودکی از دنیا رفته بودند.

پیشینیان گفته‌اند که: سنگ گوهر مردان مرد در کورهٔ داغ و درد صیقل می‌یابد و صفا می‌گیرد. او نیز از کودکی در کانون و کورهٔ درد پرورش یافت و بالید. در حالی که بیش از ده سال نداشت از محضر مادر محروم شد و دو سال بعد نیز سایهٔ پدر از سر او برگرفته شد. گویا طوفان بنیان کن حوادث بر آن بود که ساقهٔ تُرد وجودش را در

و توزیع رایگان کتاب‌هایی با موضوع بررسی مذهب اهل بیت(ع) در میان مسلمانان جهان فارغ از هر رنگ و زبان و نژاد بود.

این مؤسسه ابتدا محدود به سرزمین «مراکش» بود اما بعدها فعالیت‌های فرهنگی آن بعضی از کشورهای دیگر را نیز در بر گرفت. علامه قزوینی از این طریق توانست بسیاری از ناآگاهان و غفلت پیشگان مراکشی را که هر ساله در عاشورای حسینی بنا به سنت دیرینه بنی امیه، آن روز را، روز جشن و شادمانی و عید و سرور و حتی روز برگزاری جشن‌های عروسی خود قرار می‌دادند، آگاه ساخته و هدایت کند و در پرتو روشنگری‌های عقلانی خود ریشه این بدعت بد و سنت سیاه و سینه را از فرهنگ آنان بخشکاند. تفصیل این قصه آن بود که: آنان به استناد یک روایت جعلی مبنی بر اینکه، کشتی نوح در روز عاشورا به ساحل نشست و توبه حضرت آدم(ع) در عاشورا پذیرفته شد، این روز را به طور رسمی عید گرفته و صدها مجلس سور و سرور به راه می‌انداختند و عاشورا را به نام «عید عاشورا» می‌شناختند.

علامه قزوینی در سال ۱۳۸۸ ق. به آن سرزمین سفر کرد و دو هفته قبل از عاشورا مقاله‌ای مستدل در مجله مراکشی «العلم» منتشر ساخت و از آنان به خاطر اینکه روز حزن و اندوه خاندان رسول خدا(ص) را، روز عید و شادی قرار داده‌اند به شدت انتقاد کرد و این کار کریه و عمل شیعی را مبارزه و اعلان جنگ با پیامبر به شمار آورد و به آنان درباره پیامدهای این حرکت شرم‌آور و خجالت‌آفرین هشدار داد. پس از آگاهی بخشی و روشنگری‌های این علامه فرزانه به جای این سنت سیاه اموی، مجالس سوگواری برقرار گردید.^۱

مرد جهاد

مرحوم آیت الله سید محمد کاظم قزوینی همان طور که مرد خطابه و قلم و یکه تاز عرصه فقه و فرهنگ بود، مرد جهاد هم بود. موضع‌گیری‌های او در برابر استبداد حاکم بر عراق بر فراز منبر حسینی تأثیر گذار و تحسین برانگیز بود. به جهت همین حق‌گویی‌ها و مسئولیت‌پذیری‌ها بارها طعم تلخ تبعید، زندان و اسارت را چشید و تا مرز شهادت به پیش رفت که در اینجا به رویارویی او با استاندار استبداد پیشه کربلا و عنایت حضرت زهرا(س) به فرزند خود اشاره می‌کنیم.

عنایت حضرت زهرا(س)

در زمان حکومت عبدالرحمن عارف، جابر حداد استاندار مستبد کربلا منبر و روضه‌خوانی را به زبان‌های غیر عربی در حرم مطهر سید الشهداء(ع) منع کرد که منجر به تعطیلی مجالس حسینی(ع) در حرم آن حضرت گردید. این فقیه فقید در همان ایام روز نیمه شعبان در مدرسه «هندی» در برابر جمعیت زیادی به منبر

خطیبان روزگار خود گردد و محافل و مجالس او خصوصاً در شب‌های رمضان بی‌نظیر بود. او با قدرت بیان و قوت ایمان خود هزاران جوان تحصیل کرده را به پای کرسی خطابه خود می‌کشاند و از آن جایی که انسانی خود ساخته و تربیت شده با جنبه‌های ولایی قوی بود و سخنان او از قرآن و نهج البلاغه مایه می‌گرفت و الهام می‌یافت دل‌ها را نرم می‌کرد و بر قلب‌ها می‌نشست. چه گنه‌کارانی که بر اثر موعظه‌های مؤثر او طریق توبه در پیش گرفتند و چه بریدگان و گسستگانی که دگر باره به دامن دوست پیوستند.

شنیدن این خاطره از زبان یکی از بستگان سید در این باره جالب است.

شبی از شب‌های رمضان سید مجلسی را به پایان رسانید و با عجله عازم مجلس دیگری شد. آن شب به خاطر حرارت سخن، تب او به شدت بالا رفته بود و در آتش تب می‌سوخت. در طول مسیر خدمتشان عرض کردم: چرا این قدر خودت را خسته می‌کنی و با این بدن تبادار، مجلس و منبر دیگری می‌روی؟ برنامه را لغو و از حضار عذرخواهی کن!

«سید» فکری کرد و گفت: بگذار جریانی را که دیروز برای من اتفاق افتاد تعریف کنم. یکی از برادران ایمانی نزد من آمد و از همسایه‌اش که خانه او را به ناحق تصرف کرده بود، شکایت کرد و گفت: جالب آنکه همسایه غاصب از شنوندگان پر و پا قرص منبر شما هم است، دوست دارم درباره «غصب» و پیامدهای آن بالای منبر سخن بگویم شاید وجدان او تحریک شود و به راه راست برگردد. من هم آن شب درباره ستم و فرجام ستمکاران و عذابی که در انتظار آنان می‌باشد سخن گفتم. روز بعد فرد شاکي نزد من آمد و گفت: «خدا شما را پاداش نیکو دهد! سخنان شما در فرد غاصب مؤثر واقع شد و همان شب خانه‌ام را به من برگرداند.» برادر عزیز! اگر کلام من این قدر سریع تأثیر می‌گذارد و به لطف حق، مشکلات مردم را حل می‌کند، پس مسئولیت دینی من اقتضا می‌کند که من هم همه تلاش خود را در این زمینه به کار گیرم، و گرنه در نزد خدای متعال مسئول خواهم بود.»

مرد هجرت

سید محمد کاظم مرد هجرت بود. او برای رسانیدن پیام قرآن و اهل بیت(ع) به سفرهای تبلیغی مهمی دست یازید که در پرتو اخلاص و لطف حق، دستاوردهای درخشانی در پی داشت. سفرهایی به مراکش، استرالیا، مصر، کویت، حجاز، هندوستان، پاکستان، سوریه، لبنان، تایلند، الجزایر، لیبی، تونس و برخی از کشورهای آفریقایی مانند سنگال و نیجریه. او در راستای تبلیغ و ترویج تشیع اصیل و اسلام ناب در سال ۱۳۸۰ ق. مؤسسه‌ای دینی به نام «رابطه النشر الاسلامی» (انجمن و اتحادیه انتشارات اسلامی) بنیان نهاد که هدف آن تهیه

برادر امام باقر(ع) شنیدم که او از پدرش امام سجاد(ع) و او از پدرش امام حسین(ع) و او از پدرش علی بن ابی طالب(ع) نقل کرد که فرمود: من از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمودند:

«نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بیت الآ وقد حُزب ولا عاوانا کلب الآ وقد جرب و من لم یصدّق فلیجرب؛ ما فرزندان عبدالمطلب هستیم که هیچ خانه‌ای با ما دشمنی نکرد مگر آنکه ویران شد و هیچ سگی بر ما بانگ بر نیآورد مگر آنکه بیماری «گری» گرفت. هر کس باور ندارد می‌تواند بیازماید.»

مرد قلم

معمولاً کسانی که اهل بیان و پهلوان میدان و عرصه سخن هستند. از قدرت حکم کم بهره یا بی‌بهره‌اند، اما آیت الله قزوینی(ره) جامع فضیلت‌های زمان در رشته خود بود. او دین و دانش، سیاست و عبادت، قلم و بیان، جهاد و اجتهاد، علم و عمل و... را با هم گرد آورده بود. هم ادیب بود و هم خطیب، هم محقق و هم مؤلف و... او از اوان جوانی به موازات خطابه توانست آثار ارجمندی را نیز بیافریند که در اینجا به چند مورد آنها اشاره می‌رود:

۱. سلسله کتاب‌هایی با عنوان (الامام... من المهدی الی اللحد = امام از ولادت تا شهادت) که از این مجموعه ۶ جلد آنها را به پایان رسانید. خود ایشان درباره این کتاب‌ها می‌گفت:

«شب جمعهای در رؤیایی راستین امام ثامن و ضامن حضرت رضا(ع) را در خواب دیدم که حضرتش امر فرمودند: «درباره چهار امام پس از من کتاب بنویس!» و من در پی اجرا و امتثال فرمان امام، بلافاصله مشغول شدم.

علامه قزوینی(ره) نخست به خاطر اهمیت اعتقادی مهدویت از حضرت مهدی(ع) آغاز کرد که ثمره مجاهدت علمی او کتاب ارزشمند «امام مهدی(ع) از ولادت تا ظهور» است که گزینش و گزارش آن اثر در مقاله‌ای جداگانه خواهد آمد.

۲. دائرة المعارف بزرگ و بی‌نظیر امام صادق(ع) در حدود ۶۰ جلد که این طرح بزرگ و بنیادین از بزرگ‌ترین کرامات ماندگار این خطیب پر شور حسینی است.

۳. شرح نهج البلاغه در ۳ جلد،

۴. نگارش مقالات روشنگرانه فراوانی که در برخی از مجلات و روزنامه‌ها در کشورهای مختلف به چاپ رسیده است. که گردآوری آنها بالغ بر چندین جلد می‌شود.

مرد ولایت

علامه فرزانه سید محمد کاظم موسوی قزوینی یکی از شیداییان خاندان پیامبر(ص) بود. عشق سرشار او به آن ذوات مطهر و مقدس پایانی نداشت. عمری در سوز و گداز و محبت و مودت به علی و فرزندان علی(ع) به سر

رفته، پس از سخنرانی پیرامون امام عصر(ع) با شهامتی ستودنی خطاب به استاندار کربلا گفت: «امام حسین(ع) متعلق به همه دنیا است و باید با همه زبان‌ها بر آن حضرت مرثیه خوانی کرد و سوگواری نمود. امروزه میلیون‌ها نفر در شرق و غرب عالم، برای سید الشهداء(ع) مجالس عزرا برپا می‌کنند در حالی که تو اقامه عزرا، در کنار قبر شریفش را منع می‌کنی! این فرمان چیزی جز خدمت به استعمارگرانی که از امام حسین(ع) وحشت دارند، نیست. شما باید این قانون را لغو کنی قبل از اینکه غضب الهی و خشم مردم تو را فرا گیرد!»

وقتی خبر این سخنان به استاندار مغرور و مستبد می‌رسد، ناراحت و عصبانی شده، فوراً حکم تبعید ایشان را به کرکوک صادر می‌کند. با شنیدن این خبر، مردم به عنوان اعتراض در مقابل استانداری تجمع می‌کنند و خواستار لغو حکم تبعید می‌شوند. استاندار وحشت کرده، در جمع مردم ظاهر نمی‌شود حکم به قوت خود باقی می‌ماند و نظام بعثی او را به کرکوک تبعید می‌نماید. حال بقیه ماجرا را از زبان سید بشنویم:

«در کرکوک وارد مسافر خانه شدم. پنجره اتاق من رو به صحرا گشوده می‌شد. شب هنگام در حالی که در تب شدیدی می‌سوختم، رویه روی پنجره ایستادم و با دلی شکسته خطاب به مادرم حضرت زهرا(س) عرضه داشتم: «السلام علیک یا سیدتی یا فاطمة الزهرا» تو خود خوب می‌دانی که مرا به خاطر دفاع از فرزند عزیزت «حسین(ع)» و سوگواری در کنار قبر مطهر او به اینجا تبعید کرده‌اند. اگر عمل و دفاع من موجب رضایت شما می‌باشد، لطف نموده، مرا از این گرفتاری نجات دهید!» آن شب در رؤیایی راستین مادرم حضرت زهرا(س) را دیدم در حالی که خندان و شادمان به سوی من می‌آمد، با مهربانی و عطوفت، دو دست مبارکش را به دو طرف صورت من نهاد و پیشانی‌ام را بوسید.

ناگهان از خواب برخاستم و فهمیدم که صدیقه طاهره(س) جهت نجات من و بازگشتم به کربلا شفاعت نموده است. فردا صبح خبر رسید که «طاهر یحیی» نخست وزیر عراق به استاندار کربلا تلگراف زده و دستور لغو حکم تبعید مرا صادر کرده است. هنگامی که خبر به جابر حداد رسید، نمی‌دانست و نمی‌توانست که از شدت ناراحتی چه کند؟! زیرا او حکم تبعید یک ساله مرا صادر کرده بود، در حالی که تنها یک شب از اجرای آن حکم می‌گذشت و به همین علت استعفا کرد.

در پی شفاعت شفیعۀ محشر و تفسیر کوثر، زهرای اطهر(س) علامه قزوینی(ره) پیروزمندانه وارد کربلا شد و پس از مدتی به دنبال کودتایی، حکومت «عارف» سرنگون و جابر حداد نیز به اعدام محکوم شد. آری «با آل علی هر که در افتاد و افتاد». حال که سخن به اینجا رسید، آوردن این سخن نورانی از امام باقر(ع) در تأیید مطلب، سخت سازگار است. زید شهید فرمود: از

به پایان می‌بریم:

آقا جان نگذاشتند آفتاب طلوع کند

مرحوم آیت الله قزوینی از توسل به امام عصر(ع) خاطرات خوشی داشت و سرانگشت هدایت و دست قدرتمند حمایت او را در لحظات طوفانی و بحرانی با همه وجود احساس کرده بود و با همه وجود به این اعتماد، ایمان و باور داشت.

خاطره‌ای که می‌آید یکی از هزاران عنایتی است که آن امام مهربان در عصر غیبت کبرا به نایبان عام خود و مراجع معظم تقلید داشته و دارند. سید در این باره می‌فرمودند: در سال ۱۳۹۲ ق. در کربلا امور شهریه طلاب از طرف مرحوم آیت الله العظمی سید محمد شیرازی به این جانب واگذار شده بود. شب اول ماه که مصادف با شب جمعه بود، پولی برای شهریه وجود نداشت و حدوداً به ۱۰۰۰ دینار نیاز داشت. در این فکر بودم که از چه کسی قرض کنم؟

به چند نفری هم که روزه بودم، برای قرض دادن ضامن و پشتوانه می‌خواست که من نداشتم. به نظرم رسید که عریضه‌ای خدمت حضرت صاحب الامر(ع) بنویسم.

عریضه‌ای کوتاه به این مضمون خدمت آن جناب نوشتم: «اگر داستان مرحوم سید بحرالعلوم در مکه صحت دارد، لطفاً این پول را حواله کنید!» آنگاه عریضه را شب هنگام در ضریح مقدس سیدالشهداء(ع) انداختم. هنوز سپیده ندیده بود که شخصی از تاجران بغداد به منزل ما آمد و بعد از صبحانه مبلغ ۱۰۰۰ دینار عراقی تقدیم کرد. با دیدن این صحنه حالتی به من دست داد که گفتم نیست. خطاب به امام عصر(ع) عرضه داشتم: «آقا جان! نگذاشتید آفتاب طلوع کند»^۵

شایان یادآوری است مطلبی را که مرحوم آیت الله قزوینی در عریضه خود خطاب به امام عصر(ع) اشارت کرده‌اند، عنایت معروفی است از امام زمان(ع) خطاب به سید بحرالعلوم در مکه، که بیشتر کتاب‌های تشرفات از جمله «نجم الثاقب» محدث نوری، در صفحه ۶۱۵ آن را نقل کرده است.

شفای فرزند بیمار با عریضه به امام عصر(ع)

خاطره دوم که مرحوم آیت الله قزوینی(ره) از عریضه‌نگاری به محضر ولی عصر(ع) دارند این است که ایشان می‌فرمودند:

شخصی به نام «سید قاسم جمعه» در شهر «سیدنی» استرالیا زندگی می‌کرد و فرزند بیماری در بیمارستان داشت. روزی حیران و نگران نزد من آمد و گفت:

دکترها فرزندم را جواب کرده‌اند و گفته‌اند: حال فرزندت خوب نیست، شما می‌فرمایید من

برد. کتاب‌های «از ولادت تا شهادت» او از سر ارادت عشق آتشین به این خاندان، حکایت‌ها دارد. او در فراز و نشیب‌های سخت زندگی آن هم در محیط اختناق و استبداد بعثی در تبعیدها، زندان‌ها و هجرت‌ها، دست‌توسل به دامان عرش آنان می‌زد و به مدد و برکت نام و یاد آنان از خطرات سهمگین نجات می‌یافت. جالب آنکه تعدادی از این کتاب‌ها، در پی نذرهای نویسنده به رشته نوشته در آمده است. او درباره تألیف کتاب «فاطمه زهرا(س) از ولادت تا شهادت» می‌فرمود: «برای خداوند نذر کردم که اگر از حکم اعدام در زندان‌های بعثی نجات یابم، کتابی درباره حضرت زهرا(س) بنگارم. خداوند نذر مرا پذیرفت و حکم برائت و رهایی‌ام فردای آن روز صادر شد و من به عهد خود وفا کردم.»

گفتی است که علامه قزوینی آن قدر به این کتاب علاقه و ارادت داشت که وصیت کرده بود، نسخه‌ای از این کتاب راه همراه او در قبر بگذارند. وصیتی که نشانه عشق و علاقه آتشین او به دختر پیامبر(ص) و خاندان رسالت است.

فرجام شکوهمند

سرانجام دیکتاتور خون آشام عراق حضور علامه قزوینی را برناتفت و او را به اعدام محکوم کرد. سید پس از ماه‌ها زندگی پنهانی به یاری خدا و لطف ائمه هدا(ع) از عراق خارج و از آنجا به کویت و لبنان و آنگاه به ایران مهاجرت کرد و در اینجا بود که صفحه‌ای دیگر از دفتر عمر با برکت او در سایه‌سار دختر باب‌الحوایج، حضرت معصومه(س) رقم خورد و سالیان پایانی عمر خود را به انتقال تجربیات تبلیغی و دریافت‌های قلمی و منبری خود به دوستان و طالبان گذراند.

سرانجام این سید در سه سال واپسین حیات خود در معرض آزمون دشوار دیگری قرار گرفت و آن بیماری سختی بود که قدرت سخن را از او گرفت. اما مردان حق تنها به وظیفه و تکلیف خود می‌اندیشند. فریاد و سکوت، قیام و قعود، ستیز و آشتی آنان از سنخ دیگر و از جنس دیگری است. برای او چه تفاوت می‌کند که بر فراز منبر و بلندای کرسی خطابه باشد یا مهر بر لب بزند و خموشی پیشه کند؟ او دل بر قضای حق و رضای دوست نهاد که خدایش این گونه خواسته بود.

سرانجام سید محمد کاظم در روز پنجشنبه ۱۳ جمادی الثانی ۱۴۱۵ ق. برابر با ۱۳۷۳ زندگانی عاریتی را بدرود گفت و رخت در عالم باقی و جاویدان کشید و پس از تشییع جنازه حق شناسانه‌ای در جوار کریمه اهل بیت(ع) به خاک سپرده شد.

خدایش او را بیامرزد و در برترین غرفه‌های بهشت برین جای دهد و ما را قدردان وجود عالمان راستین قرار دهد. گفتار را با ذکر چند کرامت از این عالم ربانی که نشانه توجه اولیای خدا به او و توسل خالصانه او به آنان است

سید وقتی از خواب بیدار می‌شود مدتی در تعبیر و تفسیر رؤیای خود به فکر فرو می‌رود زیرا آن را بشارت بزرگی به شمار می‌آورد و با اینکه خود دانش فراوانی در تعبیر خواب و خواب‌گزاری داشت، اما تعبیر آن را از یکی از آگاهان این دانش جویا شد.

عالم مذکور به او گفت: تازگی‌ها برای خدمت به آستان آسمانی سیدالشهدا (ع) یا یکی از نزدیکان آن امام مانند همسر و خواهرش حضرت زینب کبرا (س) کاری یا تألیفی انجام داده‌ای؟!

سید پاسخ داد: بله! مشغول نگارش کتابی پیرامون زندگانی و شخصیت حضرت زینب کبرا (س) هستم. آن عالم می‌فرماید: بر تو بشارت باد! که خدمت خالصانه تو مورد رضایت سالار شهیدان (ع) قرار گرفته و در آستان او پذیرفته شده است. ضمناً معنای این عبارت بشارت‌آمیز که «خداوند دستان تو را می‌بوسد» این است که این نوشته همچنین مورد قبول و پذیرش حضرت حق نیز قرار گرفته است.^۷

سید محمد کاظم فرزند مجتهد فقیه «سید محمد ابراهیم» و او نیز فرزند عالم بزرگ و مرجع دینی دوران خود، آیت الله سید محمد هاشم موسوی قزوینی بود. او در سال ۱۳۴۸ ق. در شهر مقدس کربلا به دنیا آمد و در خانواده‌ای سرشار از عالمان، فقیهان، خطیبان و شاعران به کمال رسید. خانواده او از شریف‌ترین و اصیل‌ترین خاندان‌های کربلا بودند که بیش از ۲۵۰ سال در سایه بلندپایه سالار شهیدان روزگار می‌گذراندند.

نژاد و نسب این مرد دین و دانش و اسوه جهاد و اجتهاد به سالار ستم‌ستیزان، یعنی حضرت باب الحوائج امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. از این خاندان اصیل و ریشه‌دار دانشوران، سخنوران، فقیهان فرزانه و مجتهدان گران‌مایه‌ای برخاسته که هر کدام خدمات ارزنده دینی و علمی و فکری و فرهنگی فراوانی به جهان اسلام کرده‌اند. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

پی‌نوشت‌ها:

* دو شرح حال مختصر از علامه فقید آیت الله سید محمد کاظم موسوی قزوینی (ره) در مقدمه کتاب‌هایش آمده است. یکی به قلم فرزند آن مرحوم در مقدمه کتاب «حضرت زینب (س) از ولادت تا شهادت» و دیگری به خامه مترجمان محترم کتاب «حضرت مهدی (ع) از ولادت تا ظهور» که ما در اینجا هر دو را با هم تلفیق می‌کنیم تا بتوانیم سایه روشنی از حیات، حرارت، حماسه و حرکت مردی بزرگ و مسئولیت‌شناسی سترگ به قدر توان خود ارائه دهیم.

۱. مهدی بحرانی، عبدالعظیم، قصص و خواطر، ص ۵۸۲.
۲. علامه قزوینی، امام مهدی از ولادت تا ظهور، ترجمه علی کرکی و سید محمد حسینی، ص ۲۵.
۳. قاضی زاه، احمد، اهل بیت مشکل‌گشای حاجتمندان، صص ۵۲ - ۵۴.
۴. خان مدنی، سید علی، ریاض السالکین، ص ۲۸؛ به نقل از کیمیای هستی، نوشته سید مرتضی نجومی، ص ۴۲.

چه کنم؟ به او گفتم: عریضه‌ای برای حضرت صاحب الامر (ع) بنویس و آن را در آب بیانداز! گفت: من بلد نیستم که چگونه عریضه بنویسم! گفتم: فرض کن آقا تشریف آورده‌اند در استرالیا و تو نزد ایشان عرض حاجت و درخواست رفع گرفتاری می‌کنی!

ساعتی بعد عریضه‌اش را آورد و در آن حضرت را قسم‌ها و سوگندها داده بود. ساعت ۱۱/۵ شب، عریضه را در آب انداخت. به دعا، توجه و عنایت آن مظهر اسم «شافی» خدا، ساعت ۸ صبح فردا، از بیمارستان تلفن زده، خبر دادند که حال فرزندت خوب شده و خطر رفع گردیده است. امسال که سال ۱۴۱۱ ق. است، پنج سال از این قضیه می‌گذرد و آن فرزند همچنان زنده و سالم است.^۶

خداوند دستان را می‌بوسد

چنانچه اشارت رفت مرحوم علامه قزوینی از جنبه ولایی بالایی برخوردار بود و توسلات تنگاتنگی با پیامبر و خاندان گرامی‌اش داشت و بیشتر کتاب‌هایی را که پیرامون آن پاکان نگاشت در پی رؤیاهایی راستین از جانب آن بزرگواران بود.

واپسین کتابی که آن سید جلیل‌القدر در سلسله کتاب‌های «از ولادت تا شهادت» نوشت کتاب «حضرت زینب از ولادت تا شهادت» بود. راستی که نوشتن آن از آرزوهای علامه قزوینی بود. او قصه کرده بود، همان طور که درباره سالار شهیدان حسین بن علی (ع) با نگارش کتابی عرض ارادت کرده بود درباره خواهر گرامی او حضرت زینب (س) نیز با نگارش کتابی ارادت را به کمال برساند.

به همین خاطر در واپسین روزهای عمر مبارک خود، با بدنی بیمار تمام تلاش خود را برای گردآوری مدارک تاریخی لازم از زندگانی این بانوی بزرگوار به کار گرفت اما متأسفانه به خاطر پیشرفت بیماری کار کتاب با کندی مواجه گردید و سرانجام هم قبل از تکمیل بعضی از فصول آن به رحمت حق واصل گردید. او بخش‌هایی از این کتاب را بر روی تخت بیمارستان «ابن سینا»ی کویت نوشت و اشتیاق فراوانی برای اتمام آن داشت و این آرزو و اشتیاق دلایل متعددی را می‌توانست داشته باشد که از جمله می‌توان به اینها اشاره کرد:

۱. او خود احتمال می‌داد که به خاطر پیشرفت بیماری برگشت نزدیک باشد؛

۲. او در رؤیای راستین، تشویق به تألیف این کتاب شده بود و

تفصیل آن چنین است: مرحوم

علامه قزوینی در این رؤیای

برتر از بیداری، فقیه بزرگ

مرحوم آیت الله حاج

آقا سید حسین قمی (م

۱۳۶۸ق.) را می‌بیند که

به سوی او آمده، با گرمی

وی را در آغوش می‌فشارد

و با حالت داعیای به ایشان

می‌فرماید: «خداوند دستان را

ببوسد!»

